

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ**  
**(40)**

دوشنبه 16 - 08 - 1437؛ 03 - 03 - 1395؛ 23 - 05 - 2016

**I. خطبه 41، فیض الاسلام**

**1. متن و ترجمه خطبه 41:**

و من خطبه له- علیه السلام-

و فیها ینهی عن الغدر و یحذر منه

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَدْرِ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَ وَجَّهَ الْحَيْلَةَ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهَيْهِ فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَ يَنْتَهَرُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ وَ از خطبه هاي او- عليه السلام- است، و در آنها نهي مي فرمايد از بي وفايي، و پرهيز مي فرمايد از آن.

هان، اي مردمان!- همانا وفا همزاد راستی است، و هيچ سپری نگاهدارنده تر از آن نمي شناسم، و بي وفایی نکند آن که بداند چگونه است بازگشتن. در روزگاری بسر مي بریم که بيشتري اهل آن بي وفایی را زيکی دانند، و اهل ناداني در آن (بدان) نسبت مي دهند آنان را به خوش فکري. چه شده است آنها را؟! خداشان بکشد! گاهي آن که گردش و زير و زبر شدن روزگار ديده است ببيند راه چاره را ولي [مي بيند] در کنار آن مانعي از امر خدا و نهي او، در نتيجه، باز پس زند آن را با چشمان باز پس از توانايي بر آن، و مغتنم شمرد فرصت آن را آن که او را پروايي نيست در دين.

**II. شرح خطبه 41 (4)**

**1. قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَ وَجَّهَ الْحَيْلَةَ:** گاهي آن که گردش و زير و زبر شدن روزگار ديده است ببيند راه چاره را.

**2. وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ:** ولي [مي بيند] در کنار آن مانعي از امر خدا و نهي او. تعظيم امر و نهي خداي سبحان در نظر اهل الله برتر است از هر مصلحت انديشي ديگري، چرا که يقين دارند همه چيز در يد قدرت اوست، و او خود آگاه ترين است به مصلحت و حکمت امور. پس، اگر امر و نهي الهي را در جايي مشاهده کنند، رعايت و تعظيم آن را بر خود واجب مي دانند، چه آن عين رعايت حرمت محبوب شان است.

در نهي از غدر و پيمان شکني و حيله رزي، فرمود:

و من كلام له- عليه السلام- في معاوية

وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهِي مَنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كِرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدَهِي النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ مَا اسْتَعْفَلَ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا اسْتَعْمَزَ بِالشَّدِيدَةِ. (نهج البلاغه، خ 191، ف)

(به خدا قسم، معاويه زيركتر از من نيست، ليكن شيوه او پيمان شکنی و گنه کاری است. اگر پيمان شکنی ناخوشايند نمی نمود، زيركتر از من کس نبود، اما هر پيمان شکنی به گناه بر انگيزاند، و هر چه به گناه بر انگيزاند دل را تاريک گرداند. روز رستاخيز پيمان شکن را درفشی است افراخته و او بدان درفش شناخته. به خدا قسم، مرا با فريب غافل گير نتوانند کرد، و با سخت گيري ناتوانم نتوانند شمرد.)

اما آنان که جز از روي ظن و گمان، و با اکراه و اجبار، خدا را يادآور مي شوند، به حقيقت، تعظيم نمي نمايند او را، بلکه براي او شريك قرار مي دهند، و با آن شريکان و همي و باطل اعتماد مي کنند. خداي تعالی در احتجاج با اينان مي فرمايد:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الَّذِي فَمَادَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلْ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (36-31 : 10 يونس)

(بگو: کيست که از آسمان و زمين به شما روزی مي بخشد؟ يا کيست که حاکم بر گوشها و ديديگان است؟ و کيست که زنده را از مرده بيرون مي آورد و مرده را از زنده خارج مي سازد؟ و کيست که کارها را تدبير مي کند؟ خواهند گفت: خدا! پس بگو: آيا پروا نمي کنيد؟ اين است خدا، پروردگار حقيقي شما، و بعد از حقيقت جز گمراهی چيست؟ پس چگونه [از حق]

بازگردانیده می‌شوید؟ این گونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند به حقیقت پیوست، [چرا] که آنان ایمان نمی‌آورند. بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و سپس آن را برگرداند؟ بگو: خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را برمی‌گرداند. پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوید؟ بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟ و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری، خدا به آنچه می‌کنند داناست.

حافظ:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم  
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی  
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

3. **فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْفُدْرَةِ عَلَيْهَا:** در نتیجه، باز پس زند آن را با چشمان باز پس از توانایی بر آن. در نتیجه، مشاهده نهي خدای تعالی از حیله و تزویر، پرهیز می‌کنند از آن با کمال آگاهی از پیامدهای به ظاهر تلخ و ناگوار آن حیله نورزیدن برای خود.

4. **اشاراتي در کمال عصمت در عين قدرت:** گفته‌اند که عجز و ناتوانی نوعی عصمت است، و خدای تعالی بسیاری از عبادش را از روی عمایت و رحمت مصون و معصوم می‌دارد از گناه و هلاکت با ناتوانی و عجز و فقر چنان که می‌فرماید، "وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدْرِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ" (42:27 الشوری) (و اگر فراخ کرده بود خدا روزی را برای بندگانش، هر آینه ستم کردندی در زمین، و لیکن فرو می‌فرستد به اندازه آنچه را خواهد، به درستی که او به بندگانش خبیر و بصیر است).

حافظ:

من از بازوی خود دارم بسی شکر  
که زور مردم آزاری ندارم  
پس، این عجز گاهی از عنایت، ولی گاهی هم عجز و هم توانایی از ابتلاء و امتحان باشد، برای همین، خدای تعالی می‌فرماید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَخَافُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (89 الفجر)

(پس اما انسان، چنین است که چون پروردگارش او را بیازماید و او را ارجمند سازد و نعمت دهد، گوید، "پروردگارم مرا گرامی می‌دارد!" و اما چون او را آزمایش کند با تنگ نمودن رزقش، می‌گوید، "پروردگارم مرا خوار داشته است!"، هرگز چنین نیست، بلکه شما یتیم را گرامی نمی‌دارید، و یکدیگر را بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کنید، و ارث را می‌بلعید، و مال را به شدت دوست می‌دارید.)

برتر از این عصمتی که از عجز است، عصمتی است که در عین علم و قدرت است. در حالی که شخص قادر بر خیانت و پیمان شکنی نیست و دانایی به چگونگی آن نمی‌باشد خیانت نورزیدن و پیمان نشکستن کمال والایی نیست. مهم آن است که بداند و بتواند ولی به خاطر ارزش‌های والای الهی و انسانی خود آن را ناروا بداند و خود را از آن پاک نگهدارد.

از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل شده است که "أفضل الأعمال ثلاثة: التواضع عند الدولة و العفو عند القدرة و العطفية بغیر المنة" (بهترین کارها سه چیز است: تواضع به هنگام دولت، و عفو به هنگام قدرت، و بخشش بدون منت) (نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول- صلی الله علیه و آله، ص 228 - 227)

حضرت علی- علیه السلام- نیز در وصیت‌های خود به امام حسن مجتبی- علیه السلام- فرمود، "مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى" (نامه 31 نهج البلاغه، ف) (چه زشت است فروتنی به هنگام نیازمندی، درشتی به هنگام بی‌نیازی!)

امام زین العابدین، سید الساجدین، علی بن الحسین- علیهما السلام- نیز در دعای منقول توسط ابو حمزه ثمالی چنین می‌فرماید: أَيْ رَبِّ جَلَلِي بِسْمِكَ وَ أَعْفُ عَنْ تَوْبِيحِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَاجْتِنَابُهُ لَا لِأَنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ [إِلَيَّ] وَ أَخْفَ الْمُطَّلِعِينَ [عَلَيَّ] بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ [وَ أَوْلَمُ الْأَحْلَمِينَ] وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَتَارُ الْعُيُوبِ غَفَارُ الذُّنُوبِ عَلَامُ الْعُيُوبِ تَسْرُ الذُّنُوبِ بِكَرَمِكَ وَ تَوْحُرُ الْعُقُوبَةِ بِحِلْمِكَ فَالْكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَ يَحْمِلُنِي وَ يُجَرِّئُنِي عَلَى مَعْصِيَتِكَ حِلْمَكَ عَنِّي وَ يَدْعُونِي إِلَى قَلْبَةِ الْحَيَاءِ سَتْرُكَ عَلَيَّ وَ يُسْرِعُنِي إِلَى التَّوْتُبِ عَلَى مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ عَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا غَافِرَ الذُّنُوبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنْ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ ...

ای پروردگارم، بپوشان مرا با پوشش خودت، و در گذر از توبیخم به کرم روی‌ات! پس، اگر آگاه می‌شد امروز بر گناهم غیر تو، انجام نمی‌دادم آن را. و اگر بیم شتاب یافتن عفویت را می‌داشتم، به طور حتم اجتناب می‌ورزیدم از آن، نه بدان

خاطر که تو خوارترین نظارگرانی و بی‌ارزش‌ترین آگاهانی، بلکه به این خاطر که همانا تو، ای پروردگارم، بهترین پوشش دهنده‌گانی، و استوارترین داورانی، و بزرگوارترین بزرگوارانی، پوشاننده عیوب، غفران‌کننده ذنوب، داننده غیوب، می‌پوشانی گناه را به کرم، و به تأخیر می‌افکنی عقوبت را به حلمت. پس، تو راست حمد بر حلمت بعد علمت، و بر عفو بعد قدرتت. و می‌پرد مرا و گستاخ می‌گرداند مرا بر نافرمانی‌ات حلم تو نسبت به من. : و سرعت می‌بخشد مرا به جهیدن بر محارم تو معرفتم به گستردگی رحمتت و بزرگی عفو. ای حَلِيمُ، ای گَرِيْمُ، ای حَيُّ، ای قَيُّوْمُ، ای غفران‌کننده گناه، ای پذیرنده توبه، ای آن که عظیم است منتش، ای آن که قدیم است إحسانش!

شیخ اکبر، محی الدین بن عربی، در فتوحات مکیه (ت. عثمان یحیی، ج 6، ص 227-226) اشارتی دارد به سر قیام‌های بعد رکوع و بعد سجود، هماهنگ با این بحث:

اگر گفته شود که اشاره تو را در مورد صفت قیام فهمیدیم ولی برخاستن از رکوع قیام است حال آن که قرآنتی در آن نیست، می‌گوییم که برخاستن از رکوع برای جدا ساختن بین آن و بین سجود تشریح شده است، چرا که سجده نمی‌کند مگر کسی که قیام دارد. بنابر این، اگر سجده می‌کرد از رکوع، خضوع از خضوع می‌بود حال آن که خضوع از خضوع معنا ندارد زیرا آن به معنای خروج از همان چیزی است که وصف شده است به دخول در آن، چرا که تواضع نیست مگر از رفعت زیر اگر از کسی که نفسش خوار است تواضع ظاهر شود نسبت به آنچه آشکار است، آن تواضع نیست بلکه خواری خود نفس است. پس، خضوعی نباشد، مثل عدم عدم، که عین وجود است. برای همین، جدایی انداختن بین دو سجده با سر برداشتن تا دو سجده از هم جدا باشند و هریک از دیگری جدا گردد با فاصلی که بین آنها فاصله انداخته است، و دانسته شود آنها غیر از یکدیگر می‌باشند هر چند در صورت مشترک می‌باشند. این مثل قول خدای تعالی است، "وَ اُنُوَا بِهٖ مُتَشَابِهًا" (2:25 البقرة) (به نزد ایشان آورند شبیه آن را)، همانگونه که شك نداریم در حقیقت کلمه "لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ" از آن حیث که "لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ" است با این صورت در سی و شش موضع قرآن ظاهر شده است ولی صاحب ذوق می‌داند که حکم آن مختلف است در طعم به اختلاف موضعی که در آن سی و شش موضع قرآن ظاهر گردیده است. اگر بفهمی، مانند تشابه رکعات نماز در صورت، ولی برای هر رکعتی طعمی و مذاقی است که برای دیگری نیست. هر چه باشد. شکی نیست که چون بین دو مثل با نقیض آن جدایی انداخته شود، تمایز یابند.

#### حکایت ابتلاء ابراهیم- علیه السلام:

شمس تبریزی نیز ابتلای حضرت ابراهیم- علیه السلام- را چنین توصیف می‌نماید:

حدیث ابتلای ابراهیم از غیرت ملائکه بود، نه غیرت حسد و انکار؛ که اگر آن بودی ابلیس بودندی؛ بلکه از آن روی تعجب که ما جوهر نوریم، چونست که قدم جسمانی به خلت از ما درگذرد؟ گفت که این‌ها ترک هوا کردند، گفتند که او را اسباب هوا حاصل است از رمه و مال. گفت: او از آن آزاد است و پاک است. گفتند که اَمْنَا و صدَقْنَا و لیکن عجب است! گفت: امتحان کنی تا پیدا شود، و در آن امتحان سر دگر هم کشف شود، که به چه از شما درمی‌گذرد، و سَرَّ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ هم اندکی بر شما کشف شود. یا جبرئیل از پس سنگی پنهان شو، و بگو که سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ. خلیل بشنید، نظر کرد، صورت شخصی ندید. گفت: یک‌بار دگر بازگو، و این همه گوسپندان ترا. بازگفت و از پس سنگ برون آمد، ظاهر شد، گفت: من جبرئیلم، مرا حاجت گوسپندان نیست. گفت: من نه آن صوفیم که از سر آنچه برخاستم بر سر آن رجوع کنم. بعضی فریشتگان بدین حرکت حال خلیل دانستند، معلوم کردند که القلیل یدل علی الکثیر. بعضی را هنوز معلوم نشد، گفتند که کار مال سهل باشد، الا به فرزندانش امتحان باید کردن. (مقالات شمس تبریزی، دفتر اول، ص: 129)

#### حکایت ابتلاء ایوب- علیه السلام:

در حدود يك قرن پیش از ابراهیم خلیل، مردی در سرزمین عوض می‌زیسته که با وجود داشتن ثروت فراوان، ایام عمرش را در عبادت قادر متعال و کمک به بینوایان و درماندگان صرف می‌نمود و در محافل روحانیان و جمع فرشتگان از ایمان راسخ و عبادت کامل وی سخن می‌رفت و درودش می‌فرستادند. این نمونه‌ی تقوی و مظهر خداشناسی، ایوب نام داشت. شیطان که هر لحظه در کمین صالحان نشسته تا هنگام فرصت به سیاه‌چال گمراهی سرنگونشان سازد، کمر بست تا ایوب را از راه حق باز دارد و به ضلالت اندازد، لیکن هیبت!

پس بسراغ ایوب رفت و وی را مردی پارسا و با ایمان یافت که پیوسته بذکر حق مشغول و هر لحظه بانفاق و امداد درویشان و خویشان کمر بسته است.

شیطان کوشش بسیار نمود تا شاید وی را براه خلاف کشد لیکن نه تنها سودی نبرد بلکه صد چندان بر خشمش افزون گردید. بدین سبب بحضور پروردگار شتافت و عرض کرد: بنده‌ی تو ایوب نه ترا بخاطر رسیدن به تو و از روی خلوص، عبادت و تقدیس می‌کند بلکه بخاطر آن نعمتهائیت که به او ارزانی داشته‌ی، بیا این نعمت فراوان را از وی سلب کن تا خود ببینی که چگونه تغییر خواهد یافت و دلش از اطاعت و زبانش از ذکر تو باز خواهد ایستاد!

خدای تعالی فرمود: آگاه باش که بنده‌ی من ایوب دارای ایمانی راسخ است و مرا تنها بخاطر من ستایش می‌کند! و برای اینکه این مطلب بر تو آشکار شود ترا بر مال وی مسلط کردم تا هر چه خواهی بکنی.

شیطان مسرور شد و دست در مال و مکننت ایوب برد و به کمک یاران خود در مدتی اندک، ایوب را بینوا ساخت و در انتظار پیروزی نشست.

چون مدتی گذشت و عکس العملی ظاهر نشد خود را بصورت انسانی ساخت و به نزد ایوب رفت و وی را گفت که همه‌ی دارائیت از میان برفت و از املاک و احشام دیگر چیزی باقی نماند، حال چه می‌کنی و این چه بود که خدای با تو کرد؟! ایوب که ایمانش قوی‌تر و اراده‌اش محکم‌تر و محبتش به خدا بیشتر از آن بود که از این حوادث ناچیز اندوهی بدل راه دهد، بشیطان پاسخ داد:

آن اموال امانتی از سوی خدا نزد ما بود که اینک بخواست خودش باز پس گرفت، در هر حال او را سپاس می‌گویم که در ظل توجهاتش عمری را به خوشی گذرانیدیم. هر چه او خواهد خیر و خوشی است! شیطان سرافکننده و مبهوت از وی جدا گردید و با خود گفت نباید ناامید شد، و سپس بار دیگر بحضور حق تعالی شتافت و گفت:

خداوندا! اگر چه ایوب در مقابل مصیبت تنگدستی صبر کرد و شکر نمود، لیکن او به فرزندان خود پشت گرم است و امید دارد که اموال از دست رفته را ایشان دوباره فراهم سازند و اگر فرزندان خود را نیز از دست بدهد حقیقت خود را آشکار خواهد ساخت!

پروردگار او را فرمود که ترا بر فرزندان ایوب مسلط ساختم لیکن بدان که از این راه نیز سودی نخواهی برد! شیطان اندکی امیدوار گردید و یاران خود را فرا خواند و بطرف قصر ایوب روان شدند و بالاخره فرزندان وی را نیز نابود ساختند!

چون شیطان از این کار فارغ شد، خود را بصورت انسانی ساخت و بسراغ ایوب رفت و گفت: ای ایوب! نبودی تا ببینی که چگونه فرزندانان جان می‌دادند و با چه زجری از این جهان رفتند؟ پاداش عبادت‌های تو این بود که خدا عطا کرد؟!!

ایوب در غم مرگ عزیزان خود سرشک از دیدگان بارید و سپس در جواب شیطان گفت: ای مرد! بدان که فرزندانم را خداوند بزرگ عطا فرمود و هم او باز پس گرفت و مرا نشاید که در کار او چون و چرا کنم! [اقتباس از کتاب ایوب، باب اول]

شیطان این بار بی‌نهایت غضبناک گردید، پس با شتاب بسوی خداوند رفت و گفت: خداوندا! مال و مکننت و فرزندان ایوب فنا شد لیکن او صاحب نعمتی عظیم است که بخاطر آن هنوز ترا ستایش می‌کند و آن نعمت سلامتی است و اگر آن را نیز از وی بازستانی حقیقت خود را آشکار خواهد ساخت!

پروردگار بزرگ برای اثبات بزرگی و جلال و شکیب فراوان ایوب، بشیطان فرمود: ترا بر بدن وی نیز مسلط ساختم لیکن زنه‌ار که بر جان و عقل و زبان و دلش نزدیک نشوی! شیطان شادان گردید و در مدتی اندک ایوب را بی‌بستر بیماری افکند و رنجور و ناتوانش ساخت.

مدتها گذشت و ایوب همچنان در بستر بیماری غنوده و بدنش نحیف و چهره‌اش زرد گشته بود و دوستان و آشنایان از اطرافش پراکنده گردیدند و تنها همسر مهربانش او را پرستاری می‌نمود و آنی از توجه به او غفلت نمی‌کرد و ایوب باین همه مصیبت و درد و رنجوری همه شب و در هر لحظه از ذکر حق غافل نبود و از صمیم قلب سپاس خدای تعالی می‌گذاشت.

شیطان بدسیرت چون حمار در گل فروماند و خود را مغلوب این عظمت و ایمان دید، پس به تلاش افتاد و در دریای اندیشه غوطه‌ور گردید و پس از اندیشه‌ی فراوان و یاری پیروان و یاورانش، تصمیم گرفت آخرین روزنه‌ی امید ایوب را در زندگانی مسدود سازد و پاک درمانده‌اش کند، آری شیطان مصمم شد تا همسر ایوب را نیز بفریبد و از وی دور سازد. پس بسراغ همسر ایوب رفت و با وسوسه‌های خود وی را گمراه ساخت و زندگانی گذشته و آن جاه و جلال و فرزندان برومند و دوستان و آشنایان را در برابر او مجسم ساخت و گفت با این همه مصائب که از سوی پروردگار بر تو و شوهرت وارد گردیده، باز هم شما او را ستایش و عبادت می‌کنید؟!!

عاقبت وسوسه‌های شیطان در همسر ایوب کارگر افتاد و وی با قلبی آزرده و ناامید بسوی شوهر خود رفت و وی را استیضاح نمود که ای ایوب! چرا خداوند بزرگ به پاداش این همه عبادت ترا این قدر عذاب می‌دهد؟ مال و ثروت ما فنا شد، فرزندان عزیزمان از دست رفتند، سلامتی و نشاط از تو دور گردید، دوستان و آشنایان از گرد ما پراکنده شدند، آخر این چه پاداش است و خدا چرا با ما چنین کرد؟!!

ایوب در پاسخ همسر خود گفت:

بدان که شیطان ترا گمراه ساخته و از راه حق براه حق ناشناسی در افکنده، وای بر تو اگر در مقام اعتراض برخواست خدا بر آئی و اگر وجود من باعث زجر و عذاب توست، از من دور شو و مرا به خود واگذار تا خدا آنچه خواهد و مشیت اوست برقرار سازد!

ایوب چون با وجود درد و رنجوری خود را تنها دید بحق پناه برد و پروردگار را مخاطب قرار داد و گفت: خداوندا! بیماری و تنهایی مرا فرا گرفته تو خود تنها یار من هستی پس مرا کمک کن.

در اینجا آزمایش بزرگ این مظهر شکیبائی به پایان رسیده بود، پس ایزد متعال دعایش را اجابت فرمود و بسوی وی وحی فرستاد که پای خود را به زمین بکوب تا چشمه‌یی ظاهر شود و از آب آن چشمه بنوش و بدن خود را در آن شستشو ده تا تندرستی خود بازیابی، "وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ" (40-41: 38 ص) (و یاد کن بنده‌ی ما ایوب را، هنگامی که خواند پروردگارش را که مس کرد مرا شیطان برنجی و عذابی. [گفتیم] بزین پابیت را به زمین، این چشمه‌ی است برای شست‌وشو، سرد است و آشامیدنی!) پس ایوب فرمان حق را اجرا کرد و در مدتی اندک تندرستی و نشاط خود را بازیافت.

در این هنگام همسر ایوب که از تشدد وی نرنجیده و از پرستاری دست نکشیده بود بسراغ او آمد تا در پرستاری و نگهداری وی بکوشد، همین که چشمش به ایوب افتاد وی را جوانی تندرست یافت، در آغاز تصور کرد اشتباه کرده است ولی ایوب وی را از ماجرا آگاه ساخت، پس هر دو شکر خدای بزرگ بجای آوردند.

پس خدای تعالی در مقابل این صبر و ایمان ایوب، دو چندان ثروت پیشیش و نیز فرزندان را بوی باز گردانید و بعد فرزندان پاک سرشت دیگری نیز بوی عطا فرمود.

و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید پس پیر و سالخورده شده وفات یافت. [کتاب ایوب، باب چهل و دوم.] "وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ" (38:42 ص) (پاداش دادیم او را، کسانش را و مثلشان را با ایشان) (اینست) رحمتی از ما و پندی مر صاحبان خرده‌ها را). (کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهاء الدین محمد عاملی، شیخ بهایی، ص 300 - 296)

**مولانا، جلال الدین محمد بلخی، در دفتر دوم مثنوی:**

چون عدو نبود جهاد آمد محال	شهوئت نبود نباشد امتثال
صبر نبود چون نباشد میل تو	خصم چون نبود چه حاجت حیل تو
هین مکن خود را خصی رهیان مشو	زانک عفت هست شهوت را گرو
بی‌هوا نهی از هوا ممکن نبود	غازیبی بر مردگان نتوان نمود
آنفقا گفتست پس کسی بکن	زانک نبود خرج بی‌دخل کهن
گر چه آورد آنفقا را مطلق او	تو بخوان که اکسبوا ثم انفقا
همچنان چون شاه فرمود اصبروا	رغبتی باید کزان تابی تو رو
پس کُلا از بهر دام شهوتست	بعد از ان لا تُسرفوا از عفتست
چون که محمول به نبود لدیه	نیست ممکن بود محمول علیه
چون که رنج صبر نبود مر ترا	شرط نبود پس فرو ناید جزا
حبذا آن شرط و شادا آن جزا	آن جزای دل‌نواز جان‌فزا

5. **وَ يَنْتَهزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ:** و مغتنم شمرد فرصت آن را که او را پروایی نیست در دین. در این اشارتی است به کمال تعظیم او - علیه السلام - امر و نهی الهی را، و این برترین وفاداری است با خدای تعالی. اگرچه عجز نیز نوعی عصمت و وفاء بود، و برتر از آن رعایت امر و نهی بود در حال علم و قدرت، لیکن آن که می‌داند اگر حيله نورزد، و پیمان نشکند، و امر و نهی خدا را محترم شمرد، دشمنش، فرصت طلبانه، امکان حيله‌ورزی و پیمان شکنی را مغتنم خواهد شمرد، و سلطه و اقتدار خود را مستحکم خواهد کرد، و او را در شرایط سخت‌تری قرار خواهد داد، با این حال، پیش دستی نمی‌کند، و پیمان نمی‌شکند، و امر و نهی خدا را زیر پا نمی‌گذارد، چنین کسی به درستی، اهل وفاء است، و گرنه، در هنگامی عدم نیاز به پیمان شکنی، فریب و تزویر، بسیاری به ظاهر وفادار می‌نمایند.

خدای تعالی به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود اگر دشمن در جنگ تمایلی به صلح نشان داد، با آنان صلح کن حتی اگر بیم آن باشد که آنها قصد خدعه ورزیدن با تو دارند، "وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ" (61-62: 8 الأنفال) (و اگر به صلح گرایند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست).

و اگر بخواهند تو را بفریبند، [یاری] خدا برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید. این تعظیم و حرمت امر و نهی خدای تعالی از غایت یقین و اعتماد بر او و محبت اوست. حافظ:

در خلوص منت از هست شکی تجربه کن	کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد	ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی  
خوش بود گر محک تجربه آید به میان  
خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب  
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد  
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد  
ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

## 6. نمونه‌ایی تاریخی از حيله نورزیدن امام علي- عليه السلام- حتی در جنگ با معاویه: گفته‌اند:

در جنگ صفین هنگامی که سپاه حضرت علی (ع) به محل نبرد رسید، سپاه معاویه آب را بر لشکر حضرت بست. امام (ع) پیکی را برای برداشتن مانع از آب، نزد معاویه فرستاد اما معاویه نپذیرفت.

تشنگی، سپاه امام (ع) را سخت در فشار قرار داد. اندوهی سخت، امیرالمؤمنین (ع) را فرا گرفت. تا اینکه پس از یک شبانه روز بی آبی، به فرمان امام (ع) به لشکر معاویه حمله بردند و دشمن را از آب دور کردند.

در این موقع سپاه معاویه با بی آبی مواجه شد. او شخصی را نزد حضرت علی (ع) فرستاد تا اجازه دهد به رود دست یابند و سپاهش تشنه نمانند. امام (ع) اجازه ی دسترسی به آب را به آنها داد!!

این قضیه در کتاب های متعدد کهن آمده اما ما به نقل از تعدادی از منابع اهل سنت بسنده می کنیم.  
دینوری (درگذشت ۲۸۲ قمری) ماجرا را اینگونه گزارش می کند:

علی (ع) پیش آمد تا به مکان [نبرد] رسید. به شامیان برخورد... امام (ع) به سپاهش دستور داد تا نزدیک سپاه معاویه فرود آیند. سپس آب کشندگان و غلامان در مسیر آب رهسپار شدند؛ اما ابو اعور میان آنان و آب، فاصله انداخت.

این خبر به علی (ع) رسید. به صعصعه بن صوحان گفت: "نزد معاویه رو و به او بگو: ما به سوی شما روان شده ایم تا پیش از نبرد، حجت را بر شما تمام کنیم. اگر بپذیرید، سلامت [شما] نزد ما دلخواه تر است. می بینم که آب را بر ما بسته ای. اگر تو را خوشایندتر است، ما هدف خویش را و او می گذاریم و سپاه را رخصت می دهیم که بر سر آب بجنگند تا سرانجام هر که چیره شد، از آن بنوش..."

معاویه [نپذیرفت و] گفت: باز گرد! نظرم به شما ابلاغ خواهد شد.

صعصعه نزد علی (ع) بازگشت و او را از آنچه گذشت، خبر داد.

عراقیان آن روز و شب را بی آب به سر بردند، مگر غلامانی که دو فرسنگ راه پیموده، به سوی بیشه زار رفته، آب برگرفته بودند. پس علی (ع) را اندوهی سخت فرا گرفت و از مصیبت تشنگی ایشان سینه اش تنگ شد...

صبحگاهان [به فرمان امام علی (ع)] اشعث به سوی ابو اعور پیشروی کرد. آن گاه درگیر شدند. اشعث و اشعث، دلاورانه با ایشان جنگیدند تا ابو اعور و یارانش را از شریعه راندند و آب، از آن ایشان شد...

آن گاه، افراد [دو سپاه] یکدیگر را به حال خود گذاردند و از هم دست کشیدند و علی (ع) امر کرد که آب بر شامیان بسته نشود. پس ایشان، جملگی، از آب بهره می بردند. (الأخبار الطوال: ص ۱۶۸ - ۱۶۹)

پایان ماجرا از کامل ابن اثیر:

[سپاه علی (ع)] با سپاه شام جنگیدند تا میان آب و آنان فاصله انداختند و آب در چنگ یاران علی (ع) افتاد. پس گفتند: به خدا سوگند، شامیان را از آن نمی نوشانیم!

علی (ع) به یارانش پیک فرستاد: "به قدر حاجت از آب برگزید و اجازه دهید که ایشان [هم] برگزیند." (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۳۶۵)

پایان ماجرا از مروج الذهب:

پس معاویه پیکی نزد علی (ع) فرستاد و اجازه خواست که به شریعه آب فرات وارد شود تا سپاهش از آن طریق، سیراب شوند و دسته [سقایان] سپاهش به اردوگاه وی داخل گردند. علی (ع) هر چه را معاویه تقاضا و طلب کرد، اجازت داد.

(مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۸۶). (برگرفته از منابع اینترنتی).